

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر ما تاریخ ائمه علیهم السلام را مشاهده کنیم می بینیم که در زمان امام، قبائل و فئاة مختلفی بودند که اینها مخالف با امام بودند، حتی برای ولایت هم جلساتی تشکیل می دادند و مردم را [گمراه] می کردند، یعنی خلاصه بر طبق آداب خودشان و آن نحوه تفکر باطل، با مردم صحبت می کردند و به مردم [خط مشی می دادند] و ما در روایتی از روایات نداریم که ائمه حکم به قتل آنها کرده باشند یا اینکه فرموده باشند من باب مثال اینها واجب القتل هستند اما چون زمان تقیه هست بایستی که رعایت آنها را کرد. یا فرض کنید که آن شخص از شام می آید و امام موسی بن جعفر علیه السلام را در مدینه سب می کند و اصحاب می خواهند بلند شوند و معترض

او بشوند، حضرت آنها را نهی می کند و بالسان خیلی  
ملایم آنها را امر به سکوت می کند و با او صحبت  
می کند و او را از محبت خودش قرار می دهد.

من حیث المجموع ما در زمان ائمه اگر بخواهیم  
نگاه بکنیم می بینیم که روش و دیدن ائمه حکم به  
ارتداد مخالفین نبوده. در زمان حکومت  
امیرالمؤمنین علیه السلام افراد می آمدند و به  
امیرالمؤمنین اعتراض می کردند که یا علی اینجا چیز  
شده! حتی در یک مورد خاص مثلاً می گوید کفر  
والله الرجل! نسبت به حضرت، اما امیرالمؤمنین  
اصلاً اقدامی نمی کند و او را خلاصه...، دیگر شما  
سبّی که بالاتر از این سراغ ندارید که طرف بیاید  
بگوید کفر والله الرجل! در حالی که شخص به  
واسطه سبّ مرتد است دیگر. از مجموع مطالب  
گذشته، ما سه مطلب را نتیجه گیری می کنیم:

مطلب اول اینکه نفس بیان و نفس اعتقاد حکمی  
که مخالف با ضروری دین است، نفس بیان این  
مسأله، موجب ارتداد نیست زیرا ضروری دین  
ممکن است از باب استدلال و از باب فتوای خاص،  
کم کم ضروری دین شده باشد و ما نمی توانیم صرفاً  
کسی را که مخالف با ضروری از ضروریات دین

است مرتد بدانیم، لعل این که واقعاً نظر فقهی و اجتهادی این شخص نسبت به این ضروری از ضروریات دین این طور است و این مسأله موجب ارتداد نیست. این یک مطلب.

مطلب دیگری که در اینجا مورد بحث است این است که ممکن است از روی جهالت، یک فرد منکر ضروری از ضروریات دین بشود و عناد و قصد و غرض روی این مسأله ندارد. وقتی که غرض و عنادی ندارد حکم به ارتداد کردن در اینجا خطا است به جهت این که آنچه که ما از ارتداد استفاده می‌کنیم این است که شخص برگردد و از عقاید خودش دست بردارد در حالی که ممکن است این شخص در تحت تربیت و تعلیم غیر صحیحی قرار گرفته حالا نه اینکه واقعاً قصد برگشتن دارد، قصد ندارد که برگردد، اعتقادش این طور شده، معلم برایش این طور بیان کرده، استاد برایش این طور بیان کرده، و بر طبق ادله، فرض کنید که به خاطر شبهه ای از شبهات، نظرش برگشته. چطور این که خیلی‌ها الان نسبت به قرآن...

... فرض کنید که قرآن مربوط به زمان سابق

است، چون ما در قرآن محکم و متشابه داریم پس

بنابراین ظهورات خود محکّمات هم مربوط به زمان مخاطبین بالتخاطب و مشافهین بالتخاطب هست پس بنابراین این برای ما حجیت ندارد. این هم یکی از مسائلی است که امروزه مطرح است و اینها هم غرضی ندارند و این مطلب را خب بعضی‌ها به نحو دیگری هم مطرح می‌کنند، فرض کنید که می‌گویند معجزه آن معجزه‌ای است که برای همهٔ افراد باشد، الان این قرآن دیگر برای ما معجزه نیست، قرآن فرض کنید که برای زمان سابق معجزه بوده اما برای ما معجزه نیست، ما فارسی زبان هستیم، ما فرض کنید که انگلیسی زبان هستیم لعل اینکه اگر این قرآن انگلیسی بود ما هم می‌توانستیم مثل این قرآن بیاوریم، این که الان قرآن به این شکل است، اینکه معجزه باید معجزهٔ پایدار باشد الان برای ما این قرآن، دیگر معجزه به حساب نمی‌آید.

خب باید برای اینها توضیح داد که لازم نیست معجزه یک معجزهٔ پایدار...، معجزهٔ پایدار به این معنا است که این قرآن در خود زمان نزول با وجود این همه افرادی که در آن موقع از شعراء و ادباء و

امثال ذلک بودند نتوانستند [مثل این قرآن را] بیاورند. این یکی.

مسألة دیگر اینکه حتی در این زمان هم آیاتی که در قرآن هست، آنها به واسطه مراتبی که دارد کسی نمی‌تواند مثل آنها را بیاورد، نه از نقطه نظر ادبی، و اعجاز از این نقطه نظر برای یک شخصی ممکن است مشتبه شده باشد.

مسألة اول این است که شخص ممکن است که بواسطه عناد، انکار یک مطلبی را نکند و این شخص بواسطه این [انکار بدون عناد،] مرتد نمی‌شود، بلکه باید او را متنبه و متذکر کرد.

مسألة دیگر که در اینجا مطرح شده این است که اختیار انسان در بیان مسائل در محدوده‌ای است عقلاً و شرعاً - همان طور که عرض شد - که منافی با اختیار و منافی با مصالح افراد دیگر نباشد. اگر منافات با آنها داشته باشد در این صورت این اختیار را عقل و شرع از انسان سلب می‌کند و دائرة ابراز مطالب مخالف در محدوده عناد و غرض و عدم عناد و عدم غرض در اینجا لحاظ می‌شود. شخصی که بنای بر عناد ندارد این از کیفیت حالش پیدا است که

آیا این، معاند هست یا معاند نیست. و لذا ما نمی‌توانیم به کسی که صرفاً طرح یک مسأله خلافی را می‌کند، حکم به عناد و اینها بکنیم بلکه بایستی که ما نسبت به این گونه افراد، مطلب را ماوراء این [طرح مسأله خلاف،] مورد دقت قرار بدهیم. این هم یک مطلب.

مسأله دیگری که در اینجا هست این است که اگر ما بگوییم که طرح یک حکم مخالف، این موجب فساد و افساد خواهد بود بدون توجه به جنبه عناد و عدم عناد، لازمه این مسأله این است که ما از طرح هر مسأله فقهی و اعتقادی، به صرف فساد و اختلاف در جامعه، بخواهیم جلوگیری بکنیم، و این مخالف با اسلام و نظرات اسلام است که طرح بحث را نسبت به قضایا و مسائل، باز گذاشته است، و [مخالف است با آیاتی که] می‌گوید ... **فَبَشِّرْ عِبَادِ**

﴿الزمر، ۱۷﴾ **الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ**

**أَحْسَنَهُ... ﴿الزمر، ۱۸﴾** یا اینکه **وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا**

**ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿یونس، ۳۶﴾** **وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ**

**إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿النجم،**

**۲۸﴾** و همین طور آیاتی که دلالت بر [مذمت] تقلید

می‌کند **قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَدَّرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ**

آبَاؤُنَا... ﴿الأعراف، ٧٠﴾ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا

مَرْجُوعًا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ...

﴿هود، ٦٢﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرِكَ

مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا... ﴿هود، ٨٧﴾ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا

يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ ... ﴿هود،

١٠٩﴾ [وهمین طور] آیاتی که دلالت بر تدبیر

می کند أَ فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ

اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿النساء، ٨٢﴾ [وهمین

طور] آیاتی که دلالت بر تدبیر در خلقت آسمان و

زمین می کند، إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ

إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

﴿آل عمران، ١٩٠﴾ ... وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ... ﴿آل عمران،

١٩١﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِخْتِلَافِ

اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿البقرة، ١٦٤﴾

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ

النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿آل عمران، ١٩٠﴾ الْحَمْدُ

لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ... ﴿الأنعام، ١﴾

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ ...

﴿الأنعام، ٧٣﴾ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... ﴿الأعراف، ٥٤﴾ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... أَ فَلَا

تَذَكَّرُونَ ﴿يونس، ٣﴾ إِنَّ فِي إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ

وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ

يَتَّقُونَ ﴿يونس، ٦﴾ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ  
الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... ﴿هود، ٧﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ  
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ ... ﴿إبراهيم، ١٩﴾ اللَّهُ  
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ... ﴿إبراهيم، ٣٢﴾ وَ  
مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...  
﴿الحجر، ٨٥﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ  
تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿النحل، ٣﴾ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ  
الْأَرْضَ وَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿طه، ٤﴾ وَ مَا خَلَقْنَا  
السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ ﴿الأنبياء، ١٦﴾  
وَ لئن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ...  
﴿العنكبوت، ٦١﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ  
اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...  
﴿الروم، ٨﴾ [و همين طور] آياتى كه دلالت بر  
اولوالالباب و [ترغيب به] تفكر و [شرافت داشتن  
علم] مى كند ... وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿البقرة،  
٢٦٩﴾ ... وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿آل عمران، ٧﴾  
... وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿إبراهيم، ٥٢﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ  
إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ  
﴿ص، ٢٩﴾ ... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ  
لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿الزمر، ٩﴾ در  
تمام اين آيات، همه امر به فحص و دقت و بحث  
نسبت به كليه مسائل شده. اين نيست كه فرض بكنيد  
كه ما هر مطلبى را به صرف اين كه مخالف با عقیده



بعضی هست، این را مخالف با امنیت و جهات اجتماعی بدانیم و از بحث و امثال ذلک ما در اینجا نخواهیم صرف نظر بکنیم. این هم یک از آن مطالبی که در این مجموعه باید مورد دقت قرار بگیرد.

یکی از مطالبی که در اینجا باید مورد دقت قرار بگیرد این است که در مسألة ارتداد و ترتب احکامی که این احکام مترتب بر ارتداد هستند، همان طوری که از لا به لای صحبتها تا بحال استفاده شد، [این مطلب بدست می آید که] ارتداد این است که شخص به واسطه عناد و غرضی که دارد از دین برگردد و منکر دین که بالمآل منکر رسالت و بعث پیغمبر است بشود، به این می گویند ارتداد.

این ارتداد دو جنبه پیدا می کند:

یکی جنبه اثباتی، یکی هم جنبه ثبوتی.

از نقطه نظر جنبه ثبوتی تمام احکامی که بر مرتد هست آن احکام نسبت به مرتد ثبوتی بار می شود. یعنی فرض بکنید که اگر یک نفر مرتد باشد و شما مطلع باشید که این عملاً و عناداً و عن غرض، این اصلاً از دین برگشته و منکر خدا و پیغمبر شده، این را شما می دانید. زن این شخص باید از او جدا بشود، بین زوج و زوجه افتراق حاصل می شود، اموال او

تقسیم می‌شود- اینها مقام ثبوتی است- قتل برای او واجب می‌شود و در این حرفی نیست اما صحبت در این است که در مقام اثباتی، از نظر حکومت اسلامی چه موقع این مستوجب قتل می‌شود در مقام اثبات؟ وقتی که عناداً و چهاراً بیاید اعلان به ارتداد بکند و عملی را انجام بدهد که آن عمل [انکار ضروری از ضروریات دین باشد]. این در اینجا در این نقطه به خصوص، جنبه افساد در اینجا به خود می‌گیرد. مثل اینکه فرض بکنید اگر شخصی در منزل خودش خمر بخورد بر او حد بار نمی‌شود اما اگر خمر در مقام اثبات بیاید اظهار بشود این در اینجا حد بر او بار می‌شود. اگر کسی در منزلش روزه بخورد حد بر او بار نمی‌شود. بینهُ و بینَ اللّٰه خدا خودش می‌داند با او چه کار بکند. اما اگر این افطار صوم در ملاء عام باشد حد بر او بار می‌شود.

پس بنابراین حدی که مترتب بر ارتداد است آن حدی است که در مقام اثبات باشد نه اینکه صرفاً یک شخصی که مرتد بشود [حد بر او بار بشود]. اگر یک شخصی مرتد بود در مقام ثبوت، زوج و زوجه

احکام بر آنها بار می‌شود، این مسائل هست اما از نقطه نظر حکومتی، آن در وقتی است که به مقام اثبات می‌آید. مثل اینکه فرض بکنید کسی که شخصی را به قتل رسانده است، این حکم قتل و قصاص برای او ثبوتاً هست اما از نظر حکومتی این مترتب بر اثبات است. باید اثبات بشود تا اینکه حکومت این را به قتل برساند. اگر یک شخصی مال کسی را برده است، این بینه و بین الله سارق است اما از نظر حکومت وقتی حاکم قطع ید می‌کند که سرقت اثبات بشود. حالا فرض کنید اگر صاحب مال بداند که این شخص مال او را برده، حق دارد برود مالش را بگیرد گرچه حکومت نتواند این مطلب را اثبات بکند. یا اینکه فرض بکنید متداعین هر دو به محکمه مراجعه می‌کنند، یکی از متداعین بر دیگری دروغ بار می‌آورد و فلان، حالا این شخص می‌داند بینه و بین الله حق با او است اما حاکم شرعی در صورتی حکم می‌کند که از نقطه نظر اثبات برای این احد المتداعین حکم ثابت بشود.

پس بنابراین ما در مقام ارتداد دو حکم داریم:

## یک حکم حاکم داریم

و یک حکمی که ثبوتاً متعلق بر ارتداد است.

بعضی احکام هست که ثبوتاً متعلق بر ارتداد است. بعضی احکام هست که بواسطه اثبات پیش حاکم، آن حکم می آید مانند قتل و امثال ذلک بالنسبه به کسی که این می داند که این مرتدّ است. کسی که می داند این مرتدّ است و عن عنادِ این مرتد شده، او می تواند این را به قتل برساند ولی حاکم نمی تواند این را به قتل برساند. وقتی که او این را به قتل رساند، حالا صحبت در این است که این شخص در پیش حاکم باید بیاید [و ارتداد آن شخص را] ثابت بکند و الا حاکم این را به قتل می رساند. پس بنابراین از نقطه نظر احکام اجتماعی ممکن است که حاکم در خیلی از اوقات دستش بسته باشد.

روایاتی که در اینجا هست و دلالت بر این مطلب

می کند، یکی این روایت است:

بابُ حَکْمٍ مِنْ صَلیِّ لِلصَّنمِ: مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنٍ

شیخ طوسی) در تهذیب، جلد ۱۰ صفحه ۱۴۰

... علیه السلام، إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَا

بِالْكُوفَةِ فَأَتَى رَجُلٌ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فشهد انه رأهما يصلیان لصنم فقال له ويحك  
لعله بعض من تشبه عليه فأرسل رجلاً فنظر  
اليهما و هما يصلیان إلى الصنم فأتى بهما فقال  
هما ارجعا و ايا خدّ لهما في الارض خدّاً فأجّ  
ناراً ...

این در اینجا معلوم می شود که این دو تا شخص  
در مقام اثبات آمدند دارند...، و الا اگر این شخص  
می رفت در خانه اش نماز می خواند لِصَنَم، حق  
نداشت که این شخص بلند شود بیاید بگوید من  
دیدم این توی خانه اش دارد نماز می خواند [لِصَنَم].  
این روایت دلالت می کند که این عمل امیرالمؤمنین  
در مقام اثبات بوده اما فرض بکنید روایاتی هم ما در  
این زمینه داریم که...، روایات خیلی زیاد است،  
تمام این روایاتی که من نگاه می کنم اینها همه  
دلالت می کند...، و من ردّنا فهو کافرٌ باللّه، یا المقرّ  
بهم مؤمن و المنکر لهم کافر، من زعم انه يعرف النبی  
و لا يعرف الوصیّ فقد کفر، روایاتش تمام در اینجا  
هست دیگر، من قال بالتناسخ فهو کافرٌ باللّه، من قال  
بالتشبيه و الجبر فهو کافر و نحن منه بُراء، القائل  
بالجبر کافر و قال... مشرکنا کافر، تمام اینها روایاتی  
است که اینها دلالت بر شرک و دلالت بر کفر می کند  
حالا البته در خود این روایات هم حرف و صحبت

هست که من عرض می‌کنم چطور در این روایات این مسائل هست. روایات آنهایی هست که دلالت می‌کند که کافر آن کسی است که ضروری از ضروریات دین را [انکار کند، مثلاً] قائل به تشبیه باشد برای خدا یا قائل به تجسیم باشد یا اینکه قائل به تناسخ باشد یا اینکه فرض کنید مانند نصاری و امثال ذلک، در این گونه موارد روایاتی که در اینجا هست، اینها دلالت بر حکم قتل و امثال ذلک نسبت به اینها را نمی‌کند بلکه در این موارد باید صرفاً همان حکم به کفر را انجام داد اما آنچه که در مقام، مقام اثبات هست آن مقام اثبات همانی است که این مطلب را در اینجا ثابت می‌کند که بایستی اینها را به قتل رساند. ولی روایاتی که در اینجا هست، در این روایات فقط حکم به شرک و حکم به کفر را می‌کند اما این که حالا کسی که مشرک است یا این که کافر هست باید مقتول بشود و اعدام بشود این روایات این مطالب را در اینجا بیان نکرده.

آن روایاتی که در مقام حدّ هست آن روایاتی است که مربوط به مرتدّ است نه روایاتی که مربوط به مشرک هست. این یک.

مرتد هم آن مرتدی است که در مقام عناد و در

مقام اثبات باشد. این مرتد، [حکمش] اعدام است امّا اگر مرتدی بود که در مقام اثبات نبود، پیش خودش در منزل خودش معاند است و به کسی هم نمی‌گوید، حرفی هم نمی‌زند و کاری هم انجام نمی‌دهد، این در مقام اثبات اگر نباشد، بنابراین ما از روایات استفاده حدّ را برای او نمی‌کنیم. این هم یک مطلب.

مطلب دیگری که در اینجا باید ملاحظه بشود این است که بسیاری از روایاتی که این روایات در مقام شرک و در مقام کفر افراد نسبت به مخالفین بالعقیده مانند قائلین به تناسخ و تشبیه و اینها گفته‌اند، روایات در اینجا نیامده یک کفر ظاهر و یک شرک ظاهر جلّی را بخواهد بیان کند. طرز تفکر و نحوه تفکر را دارد بیان می‌کند نه اینکه واقعاً فرض بکنید که بیاید بگوید این کافر است و چون کافر است از حدود اسلام می‌آید بیرون و باید بر آنها حدّ جاری کرد یا اینکه آنها را از ذمّه اسلام بیرون کرد بلکه در اینجا روایات مثل سایر روایاتی است که دارد: ان الشرک اخفی من اللیلة السوداء...، النملة السوداء یمشی فی الحجر الاسود یمشی فی اللیلة المظلم السواد، مثل این، به این کیفیت، شرک را به معنای عدم انطباق حکم و عدم انطباق اعتقاد صحیح

با اعتقاد توحیدی در اینجا می‌داند و الاً اگر شما  
بخواهید [قائل به] این مطلب را مشرک بدانید همه  
مردم مشرک هستند! از تمام این آخوندها گرفته تا  
...! تمام اینها قائل به بینونتین هستند، تمام اینها قائل  
به افتراق بین خلق و خالق هستند، تمام اینها قائل به  
افتراق بین واجب و بین ممکن هستند، خب این  
چیه؟ خب این کفر است دیگر، شرک است دیگر در  
حالتی که مسئله این طور نیست. تازه آنها ما را  
مشرک می‌دانند و می‌گویند که قائلین به وحدت  
وجود، اینها مشرک هستند و کافر هستند و نجس  
هستند در حالی که خب این مسأله، مسأله‌ای نیست  
که حالا فرض بکنید که...، اقلّاً انصاف هم خوب  
چیزی است، ما نمی‌گوییم شما نجس و کافر هستید،  
این را شما دارید می‌گویید! شما [که در واقع]  
مشرک هستید و قائل به بینونیت بین خلق و خالق  
هستید و این حرف شما از هر شرکی بدتر است، ما  
شما را طاهر می‌دانیم، حالا ما که به اصل و حقیقت  
توحید معتقد هستیم اینها ما را نجس می‌دانند! این  
دیگر خیلی واقعاً [عالی است!] بایستی خدا به آنها  
انصاف بدهد دیگر.

پس بنابراین در قائلین به تناسخ و تشبیه و جبر



و اینها، شما بلند بشوید یکی یکی در خانه آنها را  
بزنید ببینید آقا تمام افرادی که آمدند راجع به قضیه  
جبر و قضا و قدر و اینها کتاب نوشته‌اند اینها یا  
مفوضه شدند یا جبریه شدند! همه اینها! آنهایی هم  
که نیستند بروید کتابهایشان را نگاه کنید. فرض کنید  
که همین‌ها که الان توی مدرسه دارند راه می‌روند،  
پیرمردهایشان، بگویید آقا کیفیت اختیار و قدرت  
انسان و ارتباط قدرت و اختیار انسان با پروردگار  
چیست؟ می‌گوید خداوند به انسان قدرت عطا کرده، بر  
اساس آن قدرت...، اگر به او بگویی آقا این قدرت  
عین قدرت او است؟ می‌گوید نه خیر، او قدرت را  
به ما داده خودش نشسته کنار! این چیست؟ این خب  
مفوضه است دیگر! امام رضا علیه السلام هم  
می‌گوید مفوضه مشرک و کافر هستند. پس بنابراین  
اینکه امام علیه السلام می‌فرماید مفوضه مشرک  
است، مجبره مشرک است، مشبهه...، این نه به  
معنای شرک اصطلاحی به یک عابد صنم و اوثنان و  
اینها هست، بلکه اینها از باب این است که این تفکر  
و این نحوه تفکر از نقطه نظر جهل، این منطبق با

واقع نیست اما نه اینکه این واقعاً در مقام شرک اصطلاحی و امثال ذلک است و بر یک همچنین شرکی حدّ و احکام مربوط به ارتداد و احکام مربوط به شرک، تعلق نمی‌گیرد. این هم مسأله بسیار مهمی است.

پس بنابراین ماحصل بحث ما در باب ارتداد و در این قاعده این شد که:

اولاً؛ بر مشرک و کافر، حدّ قتل و اعدام تعلق نمی‌گیرد. این یک.

دوم؛ اینکه مرتد اگر در مقام ثبوت مرتد باشد حکم قتل از نظر حاکم به او تعلق نمی‌گیرد. این دو. [سوم؛ اگر] مرتد در مقام اثبات و عناد باشد، از نقطه نظر اهانت به اسلام و افشای این مسأله و افساد نسبت به این مطلب، از این نقطه نظر روایاتی که مربوط به قتل است همین طور راجع به این می‌آید. این هم مطلب سوم.

مطلب چهارم اینکه ابراز نظر مخالف، در صورتی که همراه با عناد نباشد، در حکومت اسلامی جایز است بلکه واجب است و ما این را در زمان خود ائمه علیهم السلام می‌دیدیم و نه تنها آنها منع نمی‌کردند بلکه آنها با آغوش باز، این ابراز نظر

مخالف را می‌پذیرفتند.

مسأله دیگر در اینجا این که ابراز نظر مخالف در صورتی که حتی مخالف با ضروریات باشد اگر از روی جهل و عدم غرض و عدم عناد باشد، این موجب ارتداد نخواهد شد ولو اینکه آن شخص باقی باشد بر آن مسلک خلاف. در اینجا حکم مرتد بر او صدق نکرده است بلکه مرتد در صورتی صدق می‌کند که این شخص عن علم از حکم اولیّه اسلام برگردد و متبدل به یکی از ادیان دیگر بشود. اما اگر شخصی از روی جهل، از روی تربیت غیر صحیح، از روی شبهه و از روی خطا، منکر ضروری از ضروریات دین شد، حکم مرتد بر او بار نمی‌شود.

خب مباحث مرتد در اینجا دیگر به اتمام رسید. البته راجع به این قضیه من قصد دارم که یک فرصتی پیدا بشود که این مباحثی که از این به بعد می‌آید: یکی بحث ارتداد بود، ان شاءالله بعد از این ما یک بحث دومی را که شروع می‌کنیم بحث بلوغ است که بسیار مسأله مهمی است. بلوغ در رجال و بلوغ در نساء. این هم خیلی بحث مهمی است. مسأله دیگری که ان شاءالله بعداً شروع می‌کنیم بحث نجاست کافر هست که نجاست کافر، نجاست ذاتی

هست یا نه؟ و بحثهای دیگری که شروع می‌کنیم، اینها را به واسطه اهمیتش، بعضی‌ها اصرار بر نشرش را دارند. امهات این مباحث را که ما در جلسه درسمان مطرح می‌کنیم یک ضمائم هم دارد که آن ضمائم، من نوشته‌هایی هم دارم از آنها، منتهی خوب چون دیگر بحث از جهت درسی بیرون می‌آید و مطالب متفرقه در آن مطرح می‌شود، آنها را نگفتم، استناد به کلمات بزرگان، استناد به کلمات قوم، استناد به افراد در دنیا، صاحب مکاتب مختلف و...، اینها باید باشد البته حتی المقدور، و مسائل مختلفی که مطرح می‌شود، اگر خلاصه موقعیتی پیدا بشود ان شاء الله قصد داریم که اینها را [منتشر] کنیم چون اینها مسائل بسیار مهم و عام‌البلوایی هست.

اللهم صل على محمد و آل محمد